



خبر

جلیل امیری کارگردان و مدرس تئاتر مطرح کرد؛

نمایش «VIP» با طعم مرگ» روان و خوش ساخت است



محمد لطیف‌کار

پس از یک تعطیلی طولانی شامگاه پنج‌شنبه گذشته، بالاخره درهای تالار اصلی تئاتر شهر کرمان برای اجرای نمایش «وی‌ای‌پی با طعم مرگ»، به کارگردانی علی صادقی، به روی تماشاگران مشتاق تئاتر گشوده شد. نمی‌دانم برنامه‌ریزان برای این تعطیلی که از نیمه دوم اسفند آغاز و تا هفته اول اردیبهشت به طول انجامیده، چه منطقی دارند؟ اما دوری فعالان این حوزه و تماشاگران تئاتر از صحنه، قطعاً به سود جامعهٔ تئاتری نیست، و مایهٔ دلسردی علاقه‌مندان به این هنر زنده و پویا می‌شود.

از این مطلب که بگذریم، شروع به کار تئاتر کرمان در سال جاری، با یک نمایش خوب همراه بود، و احتمال می‌دهم در جذب تماشاگر موفق باشد. ماجرای نمایش از این قرار است: حجت کارمند تازه به دوران رسیده‌ای است که در سودای کسب یک موقعیت شغلی بالاتر است، و برای رسیدن به آن، همه کاری انجام می‌دهد.

حجت برای حفظ موقعیت شغلی خود و کسب یک موقعیت بالاتر، حتی حاضر می‌شود زندگی دیگران را تباه کند، اما شرایط خانوادگی او به گونهٔ دیگری است. خواهر او بر اثر یک رابطهٔ ناموسی مشکوک قربانی می‌شود، و حجت تلاش می‌کند این اتفاق را مخفی کند تا مبادا به موقعیت او لطمه وارد شود...

جلیل امیری کارگردان و مدرس تئاتر که در نشست رسانه‌ای این اجرا حضور داشت دربارهٔ این نمایش گفت: «من کار را دوست داشتم. متن آن روان و خوش‌ساخت و به اندازه بود.»

وی در مورد ژانر این اثر که در مواردی به کمدی هم تنه می‌زد، بیان کرد: «کمدی موقعیت در سازوکار این متن نشسته است.»

وی توضیح داد: «در تئاتر مدرن معمولاً کمدی و تراژدی در هم آمیخته شده، چون کل زندگی نیز به همین گونه است.»

امیری افزود: «این متن برای ما که تماشاچی هستیم خنده‌دار بود، اما برای آدم‌های داخل داستان همین وضعیت تراژیک است. یعنی آدم‌های قصه دارند یک اتفاق تلخ را تجربه می‌کنند...!»

صادقی کارگردان، نویسنده و بازیگر این اثر با اشاره به این‌که تولید این نمایش یک‌سال و نیم به طول انجامیده، گفت: «با این‌که بیشتر بازیگرها کار اولشان بود، اما در جشنواره تئاتر استان که سال گذشته برگزار شد، موفق بودیم و به جشنواره فجر هم راه پیدا کردیم.»

شایان ذکر است این نمایش در پاییز سال گذشته در جشنواره منطقه‌ای استان کرمان برگزیده شد تا به‌عنوان نمایندهٔ استان کرمان راهی جشنواره بین‌المللی فجر در تهران بشود. این نمایش کاندیدای بخش نمایشنامه‌نویسی بود و علی صادقی کارگردان این اثر در زمینه بازیگری رتبهٔ اول را کسب کرد.

همچنین کیانا نیک‌نفس در نقش یگانه، جایزهٔ بازیگری دوم و میلاد محمدزاده در نقش کارگر شهرداری، جایزهٔ بازیگری سوم را کسب کرد.

دوستداران تئاتر برای خرید بلیت و دیدن این اثر می‌توانند به سایت تیوال سر بزنند. اجرای این نمایش تا ۲۳ اردیبهشت هر شب به مدت ۷۵ دقیقه ادامه دارد.

پیشنهادهای داشتید؟

تضادهای طبقاتی که در جامعه ایجاد شده و وحشتناک است را از بین می‌بردم. الان بیش از ۱۷،۱۸ نوع مدرسه داریم. اگر من می‌توانستم تغییری ایجاد کنم می‌گفتم که همهٔ دانش‌آموزان باید در شرایط یکسان درس بخوانند. الان اما مدرسه‌های ثروتمندان و بی‌بضاعت‌ها و ... هرکدام جدا فعالیت می‌کنند. به نظر من نباید این‌طور باشد. وقتی سیستم آموزشی دیگر کشورها را بررسی می‌کنیم می‌بینیم دانش‌آموزی که در یک روستا درس می‌خواند با کسی که در پایتخت است از تسهیلات آموزشی یکسانی برخوردارند به همین دلیل پدرمادرها نزدیک‌ترین مدرسه به خانه را انتخاب می‌کنند و دانش‌آموز آنجا درس می‌خواند نه مثل ما که پارتی‌بازی می‌کنند و افراد از مدیر تا معاون را می‌بینند و خواهش و تمنا می‌کنند که بچه‌ها را در فلان مدرسه ثبت‌نام کنید. این‌ها نباید باشد. وقتی ما درس می‌خواندیم کسی که تیزهوش بود با کسی که ضعیف‌تر بود همه با هم بودند و از یکدیگر شناخت پیدا می‌کردند و تأثیر می‌گرفتند ولی الان بچه‌ها در یک دوره‌ای رقابتی افتاده‌اند و کلاس‌های فوق برنامه و تیزهوشان و ... هم که بسیار زیاد شده است. ما هیچ‌کدام از این کارها را نکردیم. رتبهٔ دانشگاه هم عالی بود و بعد هم دانشجوی نمونه شدم. در دوران تدریس هم معلم نمونه نبودم بلکه یک نمونه از معلمان نمونهٔ کشور بودم. الان اما از وضعیت نظام آموزشی و محتوای کتاب‌ها و حفظ کردن مطالب توسط دانش‌آموزان راضی نیستم. وقتی معلم دوره‌های آموزشی لازم را ندیده و همه چیز را حفظ کرده، حفظیات را هم به دانش‌آموزان می‌آموزد که هیچ فایده‌ای هم برای آن‌ها ندارد. دانش‌آموزان باید بتوانند در حین درس خواندن، مهارت‌های زندگی را هم یاد بگیرند. اگر دانش‌آموز ما شاد بود، فردا در زندگی و محیط کار و جامعه هم شاد خواهد بود اما الان می‌بینیم که متأسفانه همهٔ دانش‌آموزان ما پر از استرس و نگرانی هستند. این کار می‌گردد. این را هم کنکور جلوی همهٔ آن‌هاست و برای قبولی در آن خیلی در رنج هستند. بهترین زمان عمرشان را با غصه و استرس و قرص آرام‌بخش و ضدخواب سپری می‌کنند که بتوانند در کنکور قبول شوند. نباید این‌طور باشد. همه باید بتوانند راحت به دانشگاه بروند و هرکس نتوانست ادامه دهد بیرون بیاید. خلاصهٔ این وضعیت این شده که نه معلم‌های ما امروز خوشحالند و نه دانش‌آموزان. امیدوارم روزی این شرایط تغییر کند.

خانم روح‌الامینی، این روزها مشغول چه کاری هستید؟

تاکنون حدود ۱۴ کتاب را تألیف کرده‌ام. آخرین آن دو، سه سال پیش چاپ شد. مصاحبه‌هایی با پیشکسوتانی داشتم که حدود ۸۰ درصد آن‌ها فوت کرده‌اند. جلد اول این مصاحبه‌ها با عنوان تجربیات ارزندهٔ پیشکسوتان فرهنگ کرمان چاپ شده و جلد دوم و سوم را اگر خدا توفیق دهد و فرصتی و عمری باشد می‌خواهم به چاپ برسانم. آخرین کتابی که سه سال پیش خواستم چاپ کنم مصور و شامل عکس‌هایی بود که در طول خدمت از دانش‌آموزان و معلمان و مدیران کرمانی در مدارس مختلف جمع‌آوری کرده بودم. وقتی کتاب آماده شد و مجوز از سوی ارشاد به آن داده نشد و دادن مجوز را شروط به این کردند که از همهٔ کسانی که عکس‌شان هست رضایت گرفته شود و کسانی که روسری ندارند هم حذف شوند. گفتم بسیاری از این افراد فوت کرده‌اند، از طرفی، کسانی که عکس‌ها را به من داده‌اند گفته‌اند با افتخار عکس‌ها چاپ شود. وقتی دیدم نمی‌توان این شروط را لحاظ کرد، وام گرفتم و مقداری از قرض کردم و با کمک بچه‌هایم، در ترکیه این کتاب را در ۵۰۰ جلد چاپ کردم و همه بین فرهیختگان کشور و کتابخانه‌های اصلی کشور توزیع شد.

عنوان این کتاب چیست؟

آموزش و پرورش کرمان به روایت تصویر. ۲۰۰ عکس از زمان بازدید رضاشاه از مدارس کرمان تا زمان انقلاب در این کتاب چاپ شده است. متأسفانه چون هزینه نداشتیم همهٔ کتاب‌ها را از ترکیه به کشور منتقل کنم، گفتم ۲۰۰ جلد آن را در ترکیه در کتابخانه‌ها توزیع کنند. ا/ف

اما نیروی شرکتی را به‌عنوان معلم به کلاس درس می‌فرستند! زمان ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد گفتند می‌خواهیم نیروی شرکتی برای کارهای خدماتی بگیریم و هرکسی با هر مدرک تحصیلی و سطح سوادی می‌توانست استخدام شود. بعد از دو، سه سال همین افراد را به‌عنوان معلم به کلاس درس فرستادند؛ نه دوره دیده بودند و نه عشقی به معلمی داشتند ولی معاون و مدیر و معلم شده‌اند. هزاران نفر در سراسر کشور به این شکل وارد مدرسه‌ها شدند. نتیجه هم این شده که بچه‌ها نه سواد دارند و نه اخلاق دارند و نه مهارتی را بلدند.

خانم روح‌الامینی، تاریخ از جمله درس‌هایی است که بیش‌تر دانش‌آموزان به آن علاقه ندارند. وقتی هم بزرگ می‌شوند و مدیر و مسئول می‌شوند با همین بی‌علاقگی که داشتند از تاریخ درس نمی‌گیرند. به نظر شما دلیل این بی‌علاقگی به تاریخ چیست؟

تاریخ گذشتهٔ جامعه را بیان می‌کند. خیلی از افراد تاریخ را تحریف می‌کنند و واقعیت‌ها را نه می‌گویند و نه می‌نویسند و سلیقه‌ای عمل می‌کنند. بچه‌ها می‌گویند تاریخ یعنی دروغ. در کل، کتابخوانی در کشور ما ضعیف است، خواندن تاریخ که بسیار کم است ولی معلم تاریخ می‌تواند نقش داشته باشد و دانش‌آموزان را به این حوزه علاقه‌مند کند.

شما این اینکه دانش‌آموزان به تاریخ علاقه‌مند شوند چه می‌کردید؟

دانش‌آموزان اگر معلم تاریخ را دوست داشته باشند درشش را هم خوب می‌خوانند. من در کلاس‌هایم روش سنتی که کتاب حفظ کنند و من از آن‌ها پرس و نم‌ره بدهم را ر دنبال نکردم. خیلی از دانش‌آموزانم می‌گویند: هنوز به یاد داریم که داستان‌وار تاریخ را برای ما توضیح می‌دادید و از ما می‌خواستید مشارکت کنیم. من تاریخ را بیش‌تر تحلیلی درس می‌دادم و به صورت نمایشنامه‌ای. خودم بیش‌تر ناظر بودم و سخنران نبودم. دانش‌آموزان را گروه‌بندی می‌کردم و خودشان باید کار می‌کردند. این را هم بگویم که خودم هم چیزهای زیادی از دانش‌آموزانم یاد گرفتم. روز اول به آن‌ها گفتم فکر نکنید من علامهٔ دهر هستم. من تنها برخی چیزها را بیش‌تر از شما می‌دانم، بیا باید با کمک هم همه چیز را به یکدیگر یاد بدهیم. ارتباط خوبی با دانش‌آموزان داشتم و با هم دوست بودیم. وقتی سوالی از من می‌پرسیدند اگر بلد نبودم هیچ‌وقت اطلاعات اشتباه به آن‌ها نمی‌دادم و می‌گفتم شما تحقیق کنید و منم هم دربراه‌اش می‌پرسم. جلسهٔ بعد پاسخ را همان اول کلاس مطرح می‌کردم. همیشه سعی می‌کردم چند کتاب غیردرسی بخوانم و چند برابر مطالب کتاب اطلاعات داشته باشم.

گفتید که مدیران و معلمان در گذشته کاریزمای خاصی داشتند و احترام را برمی‌انگیختند. به نظر شما یک معلم برای اینکه دانش‌آموزان را تحت تأثیر قرار دهد چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

من خودم درس هر کدام از معلم‌هایم که باسواد، شیک‌پوش و خوش‌اخلاق بود را خیلی خوب می‌خواندم. معلم زبان کلاس پنجم و ششم دبیرستانم زندیاد مینو توانا بودند. آن‌قدر ایشان باسواد و خوش‌اخلاق و خوشرو و خوش‌بین بودند که هنوز یادشان هستم و به روح پاک‌شان درود می‌فرستم. نمرهٔ زبانم در کلاس بالاترین نمره بود. معلمانی که با دانش‌آموزان صمیمی باشند هم بچه‌ها درس‌شان را خوب می‌خوانند. خودم هم سعی می‌کردم همین‌طور باشم. حتی اگر در کلاس مجبور می‌شدم به کسی تشری بزنم زنگ تفریح سعی می‌کردم از او دلجویی کنم. اصلاً این‌طور نبود کسی در کلاس از من ناراحت بشود. وقتی درس می‌دادم یا می‌پرسیدم خیلی جدی بودم و به آن‌ها از روز اول می‌گفتم وقت درس، درس و وقت شوخی و خنده و حرف زدن هم به‌جای خودش. نظم هم داشتم. زودتر از بچه‌ها به کلاس می‌رفتم و بچه‌ها می‌دانستند اگر تأخیر کنند نمی‌توانند به کلاس بیایند. با این کار، نظم را یاد گرفته بودند. در دوران معلمی‌ام یک روز غیبت و مرخصی و استعلاجی در پرونده‌ام نیست. همان روزی که استخدام شدم ۳۰ سال بعد همان روز بازنشسته شدم.

چه سالی بازنشسته شدید؟

سال ۸۸ اگر می‌توانستید تغییری در سیستم آموزش و پرورش کشور ایجاد کنید چه می‌شدند و در دبیرستان درس می‌دادند. الان خواستم جلسه‌ای در آنجا برگزار شود آقای دکتر سعادت محبت کردند و این اجازه را به من دادند ولی هربار که پا به موزه می‌گذارم بسیار ناراحت می‌شوم چون یاد خاطرات تلخ گذشته و سنگ‌اندازی‌هایی که می‌شد می‌افتم.

شما در تاریخ آموزش و پرورش کرمان کنکاش کردید و با آن آشنا هستید. اگر قرار بود در یکی از دوره‌های تاریخی معلم می‌بودید کدام دوره را انتخاب می‌کردید؟

اگر در موقعیت فعلی بودیم که اصلاً معلم نمی‌شدم چون در حال حاضر در جامعه ما شان و منزلت و حقوق معلم گم شده است. زمانی که ما معلم بودیم، عشق و احترام زیادی نسبت به کلاس و درس و مدرسه بود ولی معلم‌ها الان انگیزه‌های خود را از دست داده‌اند چون حرمت‌شان حفظ نشده و حق و حقوق آن‌ها فراموش شده است. اگر الان قرار بود معلم بشوم هرگز این حرفه را انتخاب می‌کردم. مدارس در زمانی که خودم دانش‌آموز بودم خیلی بهتر بود و اگر قرار بود گذشته را انتخاب کنم دوست داشتم آن زمان معلم می‌بودم. آن زمان همه یکرنگ بودند. دروغ بین بچه‌ها خیلی کم بود. مقررات مدرسه‌ها مشخص و همه از آن تبعیت می‌کردند. هیچ دانش‌آموزی جرات نداشت با لباس غیررسمی یا لاک یا آرایش به مدرسه بیاید. مدیران مدرسه‌ها شخصیت‌های بسیار برجسته‌ای بودند. نه توهین می‌کردند و نه دعوا، ولی چنان احترام و اقتداری داشتند که جرات نداشتیم حتی با یک دقیقه تأخیر در مدرسه حاضر شویم و نظم و انضباط زیادی داشتیم.

فضای مدرسه‌ها و دانش‌آموزان الان نسبت به گذشته خیلی تغییر کرده است. مدتی پیش خبر آمد که چند تا دانش‌آموز معلم‌شان را مسموم کرده‌اند.

بله. حتی سبلی هم به گوش معاون مدرسه‌ای زده‌اند. متأسفانه جامعه حرمتی برای معلم قائل نیست. در حالی که در همهٔ جوامع به ویژه کشورهای پیشرفته، بالاترین و ارزشمندترین شغل و منزلت معلمی است، در کشور ما معلمی پایین‌ترین گروه صنفی جامعه است. معلمان نه احترام دارند و نه حقوق. هرکسی هم از هرجا درمی‌ماند می‌گویند برو معلم شو. در جریان تحقیقاتی که داشتم، وقتی با معلمان برجستهٔ قدیم گفت‌وگو می‌کردم و می‌پرسیدم کجا درس خواندید؟ با افتخار می‌گفتند ما درس‌خواندهٔ دانشسرا هستیم. همیشه برایم سوال بود که مگر در دانشسرا چه می‌کردند؟ این شد که در این‌باره پژوهش و کتاب دانشسرای مقدماتی را چاپ کردم. آن زمان، روند معلم شدن این‌طور بود که از کلاس نهم به دانشسرا می‌رفتند، دو سال درس می‌خواندند و معلم می‌شدند. اگر شاگرد اول می‌شدند به دانشسرای عالی می‌رفتند و دبیر دبیرستان می‌شدند. برای آزمون ورود به دانشسرای مقدماتی، دانش‌آموزان شاگردان اول و دوم در هر مدرسه‌ای پذیرفته می‌شدند. دو برابر ظرفیت نیرو می‌گرفتند و مصاحبه انجام و شرایطی لحاظ می‌شد؛ مثلاً یک معلم باید حداقل ۱۷۰ سانتی‌متر قد داشته باشد، بیانی قوی و ظاهری زیبا و سالم داشته و خوش‌لباس باشد، از لحاظ علمی هم جزو دانش‌آموزان رتبهٔ اول و دوم کلاس‌ها می‌بودند

این اتفاقات مربوط به دوران پهلوی است؟

بله. در سراسر کشور هرکسی که درس‌خوان بود، حتی اگر در روستا بود می‌توانست در آزمون دانشسرا شرکت کند. آقای دکتر سیدابوالقاسم پورحسینی که مقبره‌شان در شهداد است سرپرست دانشسرای کرمان بودند، آقای محمدطهری یزدی یکی دیگر از مدیران برجستهٔ دانشسرا بودند و بسیاری از افراد برجسته و فرهیخته مثل دکتر باستانی‌پاریزی و دکتر شهریارى در این دانشسرا درس می‌خواندند. سواد و شخصیت این افراد در حدی است که ما انگشت کوچک آن‌ها نمی‌شویم. در دانشسرا که شبانه‌روزی بود، یک برنامهٔ مشخص درسی و تفریحی و آموزش غیردرسی داشتند. حتی دو ساعت می‌رفتند و روش تدریس را به صورت عملی هم می‌آموختند. وقتی کسی از دانشسرا بیرون می‌آمد معلم قابلی بود؛ نه مثل الان که فرد وارد کلاس می‌شود بدنش می‌لرزد که چه بگوید؟! نفرات اول و دوم دانشسرای مقدماتی را با هزینهٔ دولت به دانشسرای عالی می‌فرستادند و لیسانس می‌گرفتند و دبیر آموزش و پرورش می‌شدند و در دبیرستان درس می‌دادند. الان

زمانی که این موزه را راه‌اندازی می‌کردید در کشور هم نمونه‌های مشابهی وجود داشت یا کرمان برای اولین‌بار موزه تاریخ آموزش و پرورش را تأسیس کرده است؟

در اصفهان موزه راه‌اندازی شده بود و من هم از آن بازدید کرده بودم. ولی موزهٔ اصفهان از لحاظ غنا و محتوا قابل مقایسه با کرمان نبود. موزهٔ کرمان از لحاظ اسناد و تصاویر و کتاب‌های درسی خیلی غنی‌تر بود. در موزهٔ اصفهان اما بیش‌تر تصاویری از مدیران کل امروزی نمایش داده شده بود در حالی که موزهٔ کرمان بیش‌تر دربارهٔ گذشتگان بود.

بعد از افتتاح موزه، تا چه سالی خودتان مسئولیت آن را داشتید؟

وقتی موزه افتتاح شد، آقای تقی‌زاده گفتند خودت مدیر باش ولی من نمی‌پذیرفتم و گفتم هر کار باید انجام می‌دادم را انجام دادم. یک روز با من تماس گرفتند و گفتند هرچه بررسی کردم دیدم خودت بهترین گزینه برای مدیریت موزه هستی و این را بپذیر. باز هم نپذیرفتم ولی ایشان باز هم اصرار کردند تا نپذیرفتم ولی شرطی داشتم و گفتم که برای مدیریت موزه هزینه‌ای دریافت نمی‌کنم همان‌طور که برای جمع‌آوری اسناد و کارهای راه‌اندازی آن هزینه‌ای از آموزش و پرورش دریافت نکردم ولی موقعیت شغلی من را به‌عنوان کارشناس اداری تعریف نکنید. چون ایشان می‌خواستند که من به‌عنوان کارشناس پژوهش به کارم در آموزش و پرورش ادامه بدهم.

یعنی دیگر نمی‌توانستید به کلاس درس و مدرسه بروید.

بله می‌خواستند کارشناس پژوهش و مدیر موزه باشم و گفتند اضافه کار هم به تو پرداخت می‌شود. گفتم اضافه‌کار و حق تألیف و این چیزها را نمی‌خواهم و فقط می‌خواهم تدریس کنم. با این شرط مسئول موزه شدم ولی تا قبل از آن، معلم مدرسهٔ تیزهوشان و مدرسهٔ نمونه دولتی بودم و از زمانی که مسئولیت موزه را پذیرفتم معلم مدارس شبانه شدم چون صبح تا ساعت دو عصر در موزه آگیرا بودم و بعد از آن، در دبیرستان شبانهٔ فاطمیه درس می‌دادم.

چه زمانی از موزه جدا شدید؟

حدود ۱۰ سال و تا حدود سال‌های ۹۴، ۹۵ در موزه بودم. با اصرار زیادی که از آقای فتحی مدیرکل وقت آموزش و پرورش کردم توانستم از موزه بیرون بیایم. در این دوران چند کتاب دیگر از جمله تاریخ کوهبنان را منتشر کرده بودم. با اصرار فراوان خواستم فردی دیگر را به‌عنوان مدیر معرفی کنند که این اتفاق افتاد ولی متأسفانه فردی انتخاب شد که مرتبط با این حوزه نبود و نتیجه این شد که خیلی از اسناد و زحماتی که ما کشیده بودیم به باد رفت، برخی را بیرون ریختند و یکسری از اسناد را به بازیافت دادند. وقتی این خبرها را می‌شنیدم خیلی ناراحت شدم. بارها به‌خاطر این موزه اشکم درآمده است و اصلاً نمی‌توانم دربارهٔ آن صحبت کنم.

پس از لحاظ محتوا، موزه‌ای که الان داریم همان چیزی نیست که شما راه‌اندازی کردید. درست می‌گوییم؟

همان موزه هست ولی معلوم نیست بسیاری از اسناد و آثار آن چه شده است. من حدود دو هزار جلد کتاب قدیمی درسی به موزه آوردم که الان یک میلیون تومان هم به‌عید نمی‌توانید نمونه آن را پیدا کنید؛ این کتاب‌ها مربوط به ۸۰، ۹۰ سال پیش بودند. با سختی زیادی و با پرس‌وجو و پیگیری در سطح کشور بسیاری از این کتاب‌ها را پیدا کردم و به موزهٔ آگیرا آوردم. الان شاید ۲۰۰،۳۰۰ جلد آن در موزه باشد. چندین بار اعتراض کردم که خیلی از کتاب‌هایی که به موزه داده و وسایلی که افراد اهدا کرده بودند نیست. دفاتر بزرگی در موزه داشتیم که تمام چیزهایی که در موزه بود با اسامی افرادی که چیزی را اهدا می‌کردند ثبت می‌شد. حتی اگر یک کاغذ وارد یا خارج می‌شد آن را یادداشت می‌کردیم. به همکاران بعدی هم گفتم بدون یادداشت چیزی را وارد موزه نکنید و از آن خارج نکنید. این دفاتر بزرگ هم الان نیست! به حراست آموزش و پرورش رتقم و اعتراض کردم، به من گفتند شکایت کنید تا افراد مرتبط را پای میز محاکمه بکشانیم. گفتم من هیچ‌وقت چنین کاری نکردم. خودتان باید از موزه مراقبت می‌کردید. سه سال است در موزه بسته است. سال‌هاست که به موزهٔ آگیرا به سختی پا می‌گذارم. هربار مهمان داشتم و